

## از خاک تا جلال

درس ۱۳: چرخه‌ی داوران

دکتر آر. سی. اسپرول

یادمه وقتی دانشجوی کالج بودم، دوران تابستان به عنوان مشاور در اقامتگاه پسران یهودی کار کردم و خیلی مشتاق بودم در مورد کتاب مقدس با افراد صحبت کنم، اما صاحب اقامتگاه میزان مطالبی رو که می‌تونستم بگم، برای من محدود کرده بود؛ پس هر شب برای بچه‌های کوچکی که در اردوگاه بودند، داستان شب می‌خوندم. و کتاب مورد علاقه‌ی اونها برای این داستان‌ها، کتاب داوران بود.

وقتی ماجراهای روایت شده در این کتاب رو می‌خوندم، اونها لبه‌ی تختشون می‌نشستند. این واقعاً زنجیره‌ای از اتفاقات و وقایع بی وقفه و هیجان‌انگیز در تاریخ یهوده. کتاب داوران، هر چند که خلاصه هست، تقریباً یک دوره‌ی سیصد و پنجاه ساله را تحت پوشش قرار میده، از مرگ یوشع تا پایان دوران داوران که با زندگی سموئیل به نقطه‌ی اوج می‌رسه، البته زندگی او در اول سموئیل برای ما گزارش شده، نه در کتاب داوران. اما وقتی به این تراکم تاریخ یهودی در این کتاب کوچکی که حدود سیصد و پنجاه ساله فکر می‌کنم، به واسطه قرن هفدهم در آمریکا برمی‌گردم.

به همه‌ی تاریخ‌هایی فکر کنید که در کشور ما از یک دوره‌ی صد و بیست و پنج ساله، پیش از جنگ انقلابی تا دوران مدرن اتفاق افتاده. اگه اینطوری بهش نگاه کنیم، تا حدودی گستره‌ی وسیعی از زمان کتاب داوران رو درک می‌کنیم. این کتاب، داوران نامیده شده، چون دوران انتقال تاریخ یهودی رو از زمان سرگردانی در بیابان تا زمان برپایی سلطنت توصیف می‌کنه. و این دوران، آمفیکتونی یا اتحادیه‌ی چند شهر نامیده شده.

حالا کلمه‌ی "آمفیکتونی" یکی از کلماتی هست که به نظرم هرگز در زبان انگلیسی نمی‌شنویم و از منشأ یونان باستان میاد. و به یونانی، شرایطی رو توصیف می‌کنه که به جای اینکه یک پادشاه بر کل ملت فرمانروایی کنه، شما گروهی از افراد یا شهرها را با یک اتحاد نسبی داشتید که به نوعی با یک مرکز مذهبی به هم متصل می‌شدند؛ و در دوران اولیه‌ی یونان، این مرکز مذهبی، معبد دلف بود که در تاریخ در موردش شنیدیم. پس این دوران تمدن یونانی، آمفیکتونی یا اتحادیه‌ی چند شهر نامیده میشد و محققان از این اصطلاح استفاده کردند تا این دوره‌ی انتقال در تاریخ یهود رو توصیف کنند. اتحادیه‌ی چند شهر، صرفاً کلمه‌ای برای توصیف نوعی حکومتی که هیچ مرکز واحدی برای قدرت نداره، بلکه دولت بر اساس همبستگی آزاد قبیله‌ها و رهبران قبیله‌ای هست.

پس در این دوران که تقریباً سه و نیم قرن بود، مثل دوران رهبری موسی و بعداً رهبری و هدایت یوشع، هیچ پادشاه و رهبری در اسرائیل نبود، بلکه رهبری قوم به افراد منحصر به فردی سپرده شد که واقعاً رهبران کاریزماتیک بودند. حالا ما در فرهنگ امروزمون، به طور سطحی از اصطلاح "کاریزماتیک" استفاده می‌کنیم و این از کلمه‌ی

یونانی برای "عطیه‌ی فیض" میاد و در زبان نامفهوم معاصر به کسانی اشاره می‌کنه که معتقدند با قدرت و تأثیر روح‌القدس مسح شدند.

حُب، در دوران عهدعتیق، "کاریماتا" یا عطایای کاریزماتیک رو می‌بینیم که به افراد خاصی برای تکالیف خاص داده میشه. یادمونه اولین افراد کاریزماتیک در عهدعتیق، کسانی بودند که مسئول طراحی و بنای اثاثیه‌ی خیمه بودند، بصلئیل و اهلویاب که توسط خدای روح‌القدس مسح شدند و از خدا برای این ماموریت مشخص قدرت یافتند.

ما می‌دونیم روح خداوند بر موسی اومد و به او قدرت داد که این شاهکارها رو انجام بده. یادمونه که در اعداد یازده، بعد از اینکه موسی توسط پدرزنش توبیخ شد که کل مسئولیت جزئیات ساماندهی، مدیریت، حکومت و رهبری روحانی قوم رو برعهده گرفته بود؛ پدرزنش، پترونها به او گفت: "کارهایی که می‌کنی خوب نیست." و خدا به موسی فرمان داد که هفتاد نفر از مشایخ رو جمع کنه، مردانی که می‌دونست رهبران مردم بودند و خدا گفت از روحی که بر موسی بود، می‌گیره و بر این هفتاد شیخ میذاره. و وقتی خدا این کار رو کرد، همونطور که در اعداد یازده گزارش شده، اونها نبوت کردند، نشون دادند که تحت تأثیر مستقیم و فوری روح‌القدس قرار گرفتند.

همچنین در عهدعتیق، انبیا به طور کاریزماتیک توسط روح‌القدس مسح می‌شدند و قدرت می‌یافتند که سخنگوی خدا باشند. بعداً مسح پادشاهان رو داریم، وقتی با روغن مسح می‌شدند، این مراسم مسح نشانه‌ای از اومدن روح‌القدس بر پادشاه بود که پادشاه رو برای مأموریت خاصی که خدا به او سپرده بود، منسوب می‌کرد.

پس چیزی که الان در این دوران متحد قبیله‌ای در کتاب داوران داریم، گزارش افراد منحصر به فردی هست که در دوران بحران، خدا اونها رو بلند کرد و بوسیله‌ی روح‌القدس قدرت بخشید تا شاهکارهای عظیمی انجام بدن و وظایفی رو به تحقق برسوند. وقتی به یک نمونه فکر می‌کنیم، شاید معروف‌ترین داوری که از خدا عطیه کاریزماتیک دریافت کرد تا کارهای بزرگی بکنه شمشون باشه.

ما شمشون و موهاش و داستانش با دلیله و همه‌ی اینها رو در نظر می‌گیریم و قدرت هرکولی او که باهاش معبد فلسطین رو فرو ریخت و همه‌ی اون افراد رو با استخوان فک الاغ گشت و این کارهایی که در تاریخ یهود نظیر نداره، اما اونها رو با قدرت روح‌القدس انجام داد.

حالا یک الگویی در کتاب داوران برای ما آشکار میشه که به نظرم خیلی برای ما مهمه که درکش کنیم، چون خیلی مصور و هدایت کننده هست، نه تنها درباره‌ی این دوران تاریخ یهود، بلکه برای کل تاریخ عهدعتیق و شاید حتی بگیم برای کل تاریخ نجات. این الگو در بندگردانی دیده میشه که بارها و بارها و بارها در کتاب داوران اتفاق می‌فته، و اینطور شروع میشه: "و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند."

و بعد از خوندن این پیشگفتار نامبارک، می‌بینیم خدا دشمنان اسرائیل رو بلند می‌کنه و از اونها به عنوان ابزاری برای توبیخ قومش استفاده می‌کنه. خدا، مدیانی‌ها یا فلسطینی‌ها یا عمالیقی‌ها یا هر کسی رو بلند می‌کنه و این ملت‌ها، این اقوام بت پرست میان و یهودیان رو تحت ظلم و ستم قرار میدن و وقتی قوم تحت ظلم و ستم قرار گرفتند، برای رهایی و آسایش از خدای خودشان فریاد برمیاری و از گناهانشون توبه می‌کنند.

و بعد از اینکه توبه کردند، خدا یکی از داوران را بلند می‌کنه، مثل عتئیل یا ایهود، داوری که چپ دست بود و عجلون پادشاه رو به قتل رسوند و شمشیرش رو برداشت و در شکم بزرگش فرو کرد تا اینکه چربی، دسته‌ی شمشیر رو پوشوند. ما به کار دبوره و باراق و جدعون فکر می‌کنیم که تا لحظاتی دیگه بهش خواهیم پرداخت و شمشون و یفتاح و دیگران، و بعداً با عیلی و نهایتاً با سموئیل به پایان رسید.

خُب، بعداً این افراد با قدرت روح‌القدس، دشمنان قوم یهود رو شکست میدن و رهایی میدن. در واقع، گاهی اوقات داوران "موشیم" خونده می‌شدند، یعنی "رهايي دهنده". من به موشی دیان فکر می‌کنم که ژنرال قهرمان جنگ شش روزه در ۱۹۶۷ بود و اسمی رو بهش داده بودند که غالباً برای این قوم در عهد عتیق بکار می‌رفت، کسانیکه خدا به عنوان رهایی دهنده یا نجات دهنده‌ی ملت استفاده کرد.

ویلیام هدریکسون از تجانس آوایی کوچکی برای توصیف این چرخه‌ی تکراری در کتاب داوران استفاده می‌کنه، از یک تجانس آوایی کوچک استفاده می‌کنه که در انگلیسی با چهار حرف "آر" شروع میشه. اولین "آر" یعنی پسرفت و دومین "آر" برای عقوبته، سومین "آر" برای توبه و چهارمین "آر" برای نجاته. این الگوی چرخه‌ای هست که بارها و بارها در کتاب داوران می‌خونیم.

اول از همه، قوم مرتکب ارتداد شدند، و در ارتدادشون، کلمه‌ی "ارتداد" یعنی وفاداری به خدا رو ترک کردند و خدایان بیگانه‌ی ملت‌ها رو پرستش کردند و به بت پرستی کشیده شدند و مفهوم اینکه "و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند"، این هست. و بعد چیزی که به دنبال هر پسروی میاد که در کتاب داوران گزارش شده، عدالت عقوبتی خداست که با اون، عقوبت با نزول داوری و خشم خدا برعلیه قومش میاد و تحت فشار این عدالت عقوبتی خدا، قوم به جایگاه توبه میرسن و از شرایطشون شکایت می‌کنند و منتظر نجاتشون میشن، که خدا بوسیله‌ی نمایندگی داوران عمل می‌کنه.

بیایید به یکی از این نمونه‌ها بپردازیم که در باب دوم کتاب داوران، و از آیه‌ی یازده هست: "و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعل‌ها را عبادت نمودند. و یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند، و خدایان غیر را از خدایان طوایفی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند را برانگیختند. و یهوه را ترک کرده، بعل و عشتاروت را عبادت نمودند."

حالا اجازه بدید اینجا مکث کنم. این خلاصه‌ی ناخوشایندی از تاریخ این قومه. یادتونه که در پایان کتاب یوشع، وقتی یوشع قوم رو برای تجدید عهد جمع کرد و بهشون گفت: "اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود." و او قوم اسرائیل رو فراخوند که عهد اطاعتشون رو عهدی را که با خدا داشتند، تجدید کنند. و قوم دو چیز رو وعده دادند، یکی مثبت و دیگری منفی: اونها وعده دادند که از خدا اطاعت کنند (این حس مثبت) و وعده دادند که او رو ترک نکنند. اما طولی نکشید که این ملت خداوند رو ترک کردند.

و این مهمه، چون اگه وعده‌ای رو که خدا بارها و بارها به پاتریارک‌ها می‌ده، به یاد داشته باشید، وقتی خدا وعده‌های عهد رو به قومش می‌ده، میگه: "تو را وانخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود." این بلافاصله ما رو به صلیب برمی‌گردونه، جاییکه مسیح از درد جانکاه مصائبش فریاد می‌زنه: "الهی الهی مرا چرا ترک کردی؟"

و بعضی احساس کردند که این درد شدید مصائب عیسی بود که صرفاً احساس تنهایی می‌کرد، اونقدر تنها بود که احساس کرد ترک شده، و این که خدا واقعاً او رو ترک نکرد. اما عزیزان، خدا او رو ترک کرد، چون جریمه‌ی گناه این بود که خدا ترکش کنه. برای نجات یافتن ما که به معنی رهایی ما از ترک شدگی الهیه؛ برای این منظور، مسیح باید ترک شدن واقعی رو بر خودش می‌گرفت. حالا او کاملاً ترک نشده بود، چون خدا او رو از مردگان برخیزانید و همونطور که کتاب اعمال میگه، غیرممکن بود که مرگ او رو نگه داره، چون غیرممکن بود که پدر به مدت طولانی پسرش رو ترک کنه؛ اما کل ایده‌ی ترک شدن، نمونه‌ی خیلی مهمی در کتاب مقدسه؛ اینکه پیمان عهد خدا برای کسانی که با او رابطه دارند، اینه که: "تو را وانخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود." و کتاب داوران در این مورد گواهی می‌ده که اگرچه خدا قومش رو توبیخ می‌کنه،

او فرزندان رو که دوست داره، توبیخ می‌کنه. و اگرچه اونها مدتی احساس می‌کنند که طرد شدند، اما خدا اونها رو طرد نمی‌کنه. اما گزارش اینه که قوم، او رو ترک کردند. فرق زیادی بین خدای اسرائیل، خدای عهد و قومش هست. خدا ما رو ترک نمی‌کنه، بلکه ما مستعد ترک کردن او هستیم.

و دوباره، چیزی که ترک کردن خدا رو در این کتاب دامن می‌زنه، اشتیاق زیاد قوم یهود برای شباهت به همسایگانشونه. خدا از اونها دعوت کرد که هم‌رنگ جماعت نشن. خدا از اونها دعوت کرد که ملتی مقدس باشند. خدا از اونها دعوت کرد که دیندار باشند و از بت پرستی فرار کنند، اما این در اون روزها مطلوب نبود. امروز هم مطلوب نیست.

اما ما این چرخه رو زمانی می‌بینیم که قوم کاری رو کردند که به نظرشون درست بود، و شریعت خدا رو ترک کردند و از اعمال همسایگان بت پرستشون تقلید کردند؛

و این چرخه صرفاً سیصد و پنجاه سال طول نمی‌کشه. این چرخه‌ای هست که قوم خدا بارها و بارها در تاریخ کلیسا زندگی کردند. حالا در آیه‌ی چهارده می‌خونیم: "پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به

دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند. و به هر جا که بیرون می‌رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می‌بود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند."

خدای اسرائیل، خدایی هست که برکت و لعنت، سعادت و مصیبت رو وعده داد. و داوری خدا بر قوم سرکش، فلاکت باره. ما تمایل داریم در زندگی کلیسای امروز، کتاب مقدسی رو داشته باشیم که مطالب زیادی از حذف شده باشه، می‌خوایم چیزهایی رو حذف کنیم که الگوی اعمال مکرر خدا هستند. اینکه خدا بر ملت و قومی که او رو ترک کردند، مصیبت میاره. به هر حال، در آیه‌ی شانزده می‌خونیم: "و خداوند داوران برانگیزانید که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند. و باز داوران خود را اطاعت نمودند، زیرا که در عقب خدایان غیر زناکار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان سلوک می‌نمودند، و اوامر خداوند را اطاعت می‌کردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل نمودند.

و چون خداوند برای ایشان داوران برمی‌انگیخت خداوند با داور می‌بود، و ایشان را در تمام ایام آن داور از دست دشمنان ایشان نجات می‌داد، زیرا که خداوند به خاطر ناله‌ای که ایشان از دست ظالمان و ستم کنندگان خود برمی‌آوردند، پشیمان می‌شد." اما این عبارتی که خوندم بارها تکرار شده، این مثل بندگان سرود در سراسر این کتابه. دوباره: پسرفت، عقوبت، توبه و نجات.

حالا شخصیت و شرح حال هریک از داورانی که اینجا در این کتاب توصیف شده، مطالعه‌ی مجذوب کننده‌ی افراد دینداره، اما در زمان کوتاهی که باقی مونده، می‌خوام توجه شما رو به یکی از اونها جلب کنم که به نظرم خیلی برجسته هست و یکی از افراد مورد علاقه‌ی منه و اون جدعونه.

ما جدعون رو در باب شش از کتاب داوران می‌بینیم و باب شش با این کلمات شروع میشه: "و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود." و بعد در آیه‌ی یازده: "پس فرشته خداوند بر او ظاهر شده، وی را گفت: «ای مرد زورآور، یهوه با تو است.» یک همچین احوال‌پرسی را تصور کنید. وقتی فرشته بعداً پیش مریم فرستاده شد، می‌دونید، با همین بشارت و تحیت بود. اینجا تحیتی که جدعون دریافت کرد، کسی که صرفاً یک کشاورزه، اصلاً سرباز نیست؛ و خدا از طریق این فرشته با او صحبت می‌کنه و او رو مرد زورآور خطاب می‌کنه. او رو مردی با دلیری فوق طبیعی خطاب می‌کنه.

حالا به نظرم جدعون کمی با این احوال‌پرسی گیج شده بود. حدس می‌زنم که به اطراف نگاه کرد تا ببینه، فرشته با کی حرف می‌زنه و پاسخ داد: «آه ای خداوند من، اگر یهوه با ماست پس چرا این همه بر ما واقع شده است."

مسیحیان چند بار این سؤال رو می‌پرسند؟ "و کجاست جمیع اعمال عجیب او که پدران ما برای ما ذکر کرده، و گفته‌اند که آیا خداوند ما را از مصر بیرون نیاورد، لیکن الان خداوند ما را ترک کرده، و به دست مدیان تسلیم نموده است." آنگاه یهوه بر وی نظر کرده، گفت: «به این قوت خود برو و اسرائیل را از دست مدیان رهایی ده، آیا من تو را نفرستادم.»

او در جواب وی گفت: «آه ای خداوند چگونه اسرائیل را رهایی ده، اینک خاندان من در منسی ذلیل‌تر از همه است و من در خانه‌ی پدرم کوچک‌ترین هستم.» ولی خدا به او گفت که با قوت او بره و خدا از او و دلیری او استفاده می‌کنه تا رهایی بده. "چطوری این کار رو بکنم؟ من از ضعیف‌ترین قبیله هستم." و انگار خدا به جدعون میگه: "دقیقا!" جدعون از این مأموریت خیلی ترسیده و باورش همیشه که خدا با او حرف می‌زنه. برای همین داستان پشم گوسفند و تأیید معجزه آسای خدا برای دعوتش از او رو می‌خونیم. پس جدعون اطاعت می‌کنه و ارتشی رو جمع می‌کنه که در برابر مدیانی‌ها بایستند و سی و دو هزار سرباز رو استخدام می‌کنه؛ و خدا به سراغش میره و میگه: "این خیلی زیاده." و او گفت: "بین کی در بین اونها ترسیده؛ اونها رو برگردون."

و جدعون گفت: "هر کسی که از این مبارزه ترسیده، می‌تونه به خونه برگرده." و بیست و دو هزار نفر برگشتند. بیست و دو هزار نفر به بالای تپه رفتند، او رو با ارتش ده هزار نفری به جا گذاشتند، جمع سربازان نخبه که بر علیه کل ملت مدیان می‌ایستند.

پس جدعون گفت: "باشه، من آماده‌ام." خدا به ارتش او نگاه می‌کنه و میگه: "جدعون، این خیلی زیاده، چون اگه پیروزی رو با این تعداد ارتش به دست تو بسپارم، تو فکر می‌کنی که این رو با قوت خودت انجام دادی." و بعد این داستان برجسته رو داریم که چطور جدعون باید ارتشش رو به سیصد مرد کاهش بده. و بعد با سیصد مرد، جدعون در نبرد شبانه، کل ارتش مدیان رو شکست میده.

و این داستان رهایی خدا، دوباره نکته‌ای رو نشون میده که بارها و بارها در عهدعتیق می‌خونیم: نجات از خداونده.